

او از نماز شب و ایستادن که من از این جهت **مومنین** است گفتند که من از این جهت **مومنین** است و نزد او علامت است
 تا آنست که باین جهت ناص و در نماز شب از این جهت و برست آن ثبات میاید بل کمال معوقه و هم بجهت
 بخانه رسول و در نماز شب از این جهت ثبات همیشه در زیاده و جانفشانی میبود و چه غایت آنجست خداوندت سال
 در نماز شب و در نماز شب عسکه نماز بود و بجهت و بنا بر این از خیر شتر بشود و صحیح و قوی میبود و ششین شب است
 قدم بر همه معارف نیک و نامعیر فرار و فرار از نماز شب و مستحق است چه فرار از نماز شب و از نماز شب
 گفته است شب نماز شب و نماز شب است که در این و خود که نیزه و فلک زمین بود که قیام شب **خیر از واجب است**

مخالفت **دوم** از بی و روی به نماز با و تاثیر نیک و اما البسه مخالف موم همیشه می پوشید **سوم**
 حضرت امیر علیه السلام در خیر تا شام است خود و قبل از آن می عاریا بار داشت **تبرکات** در این حالت است می
 از خواب به خواب شب یک علی میباشد اینها نهایت اعلی و مناسب مناقب و مراتب نیرد علی از کافه صحابه و قوابل
تنبیه در نجاست مجزده از حضرت نبوی می باشد **اول** نمیدانید پیغمبر که فرمود است که رغبت فرار
 این قلم فتح میشود و بعد از مطابقت خیر به همان روز بوقوع آمد پس محمدری و واجب التصدیق و التوجه است باشد
 ثانی باناستن آب دهان مطه خود و چشم علی و در دفعه زایل نبی عین از نسخه ساخته زیاده ترین صلوات پس
 محمدری و واجب التصدیق میباشد **ثالث** محمد صاحب العروة سر بی الاجابة عند الله بود چه و عا علی را کرد پس
 ناهت العمر علی علیل بامراض باروه و ناره نشد و ایضا بیکر که دعا آنحضرت لباس نپید و از رویه استار
 و لباس نازک قیق و زمستان **میوشی حدیث** ابنا محمد بن عبی اس حرب المذون

قال ابنا معاذ بن خالد قال ابنانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريد قال سمعت ابي بريد قال

يقول حاصرنا خيبر واخذ اللواء ابو بكر ففتح له واخذ من الغد عمر فانصرف ولم يفتح له واصاب

الناس يومئذ شدة وجهد فقال رسول الله ص اني دافع لوائى غدا الى رجل يحب الله ورسوله

ويحب الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح له وتبنا طيبة افسنان الغم غدا فلما اصبه رسول الله صلى

الغداة ثم قام قائما ودعى باللواء والناس على مصازيم فاما انسان له منزلة عند رسول الله ص

الا وهو يرجون ان يكون صاحب اللواء فدعى على ابن ابي طالب هو امرئ فقتل في عينيه ومعه

عنود فم اليه اللواء وفتح الله عليه وقال انا من تطاول لها من حمر امام نسائي باسناد خود از بريد

رواية کرد که ما خیر را اعطاه کردیم و رایتی سلام یک روز ابو بکر گرفت منمزم برگردید بر ای او مفتوح نشد

یسوی سپهر پس سپهر فرمود بر آئینه میبایم این لواء اسلام را بگردیکه دوست میدارو او خاص خدا و رسول
 او را و خاص خدا و رسول و هم او را دوست میدارند و هرگاه هیچ آن روز نشد ابو بکر و عمر مع عدم مخالفت از
 فراری خود مبادرت و پیشی میکردند و گرفتار آیت اسلام را چه بود عده بنی قریظ و نذ و فتح و ظف طلع خبیر باین
 روز اما سپهر آیت بان هر دو نداد و فرمود ان که از غیر فرار محبوب خدا و رسول دیگر کسی غیر از شما باشد پس
 علی شیرزوان شاه مردان را طلبید او ششم در دشت در شمشیر لعاب بان مظهر انداخته فوراً بهتر از سابق
 شده و جنگ خبیر فرستاد پس با علی از لشکر اسلام رفت آنکس که رفتی بود پس غنصه سعانی ملاقی و مقابل
 بفتح یهودی و مرحب جنی گردیده مرحب رجز میخواند و میگفت باینکه تحقیق ملک خبیر میداند که من مرحب یهودی
 قوی سبک ام که من طبرس با سلحه تمامه غرق آهن پهلوان نام دار شجاع ز من تحریر کار و ز من حرب جنگگاه بنیزه
 بنیزه نم و گاه بشیر و نیم کوه را نیکم و قتیله شیر با می بر کمال جوش و خروش التهاج غیظ و غضب بمقابل من آیند
در صحیح مسلم است که حضرت امیر جواب رجز فرمود **و دشعد ان الذی سمیت اخی حیدره**

کلیت غایبات گریه المنظره = او بهم بالقباع کبل لسنه رده یعنی من آنکس که مادرم نام حیدره
 نهاد چون شیر پیشه نیستان مخوف منظر درنده برنده و زنده آنها شتابی به پیانه بزرگ وسیع سریع باشم
مروسیست که مادرش با و گفته بود که ای مرحب با کسی جنگ کنی که نامش حیدره و حمله او در جنگ آن حمل
 شیر درنده باشد زیرا که بدست او کشته خواهی شد و حضرت امیر با عجز مرحب از آن اخبار کرد و ترسانید
 یعنی من آن شیر درنده ام که مادرت از آن تو خبر داده است چون شیر بفریستانی خنده برنده بسیار ذی
همیت هولناک می باشم کشته کفایم قبل افی وسیع سریع فوری بلاهله **اهل معازی**
 نقل کردند که مرحب یهودی بعضی سماع این رجز خیر مادرش یادش آمده باواند شیطاطاری ه عشته در باطن
 او افتاد و لکن غیرت جاهلیت و حمیت طعن نان او را و منگیر شد از فرار ثبات بلا چارمی زید پس این مرحب
 و علی رو و بدل ضربه شد و علی ضربه مرحب ارد کرد پس حضرت امیر بر رکابهای خود استاده بدو
 دست ضربه شمشیر بر سر مرحب زد و آن ضربه دو گوله آهن و سنگ سیاه چون گویه سنگ بوده دریده از خود گشته
 سرش را دو نیم کرد و **بر و ایة** دیگر از خود و سرش گزشته تا قریوس زین دو نیم کرد و سحر که اسپ و وضعت
 او جدا شده بزین افتادند و **بنا** میگویند که حارث برادر مرحب یک ضربه بدرک سفار سانید بعد او بلا
 فصل مرحب هم دو نیم بیک ضربه کرد و او از ضربه علی بدو لشکر گاه رسید کلمه شنیده کبیر اندکیر از علی بلند گردید

پس هنگام ششامی کلاه تمام بنویز علی ز سیده بود که خدا فتح خیر کرد بدست علی بری السلام و نازل مغازی
 سیر نقل کرده اند که علی قبل مرگ با خندق بست کرده و قیامه خیر قیوم نام را یکدست بر کند و عونس سپهر آنرا
 بدست گرفته جنگ کرد تا درون قلعه رفت و آن تخته در را این خندق ساخته تا تمامی لشکر اسلام از پل
 عبور کرده چون که در قدری که تا از کنار خندق بوده می در بین خندق بر دو ایار با لغای ملک استاده
 تخته در را از طرف دیگر بدست گرفته تا کل لشکر بر سر آن عبور بسوی قلعه کرد پس از آن تخته در را پس پشت
 بر هو چون برگاه دور بسیار انداخته از سنی نفا تا چهل تا با شتا و از شیطان لشکر اسلام آن اینباننده
 نتوانستند و از کتب مغازی مفصل دریافت خواهد شد **و اما در ایاز شتاب بود یا از فولاد یا از**
بافت جوش مشهور است که از فولاد بود و اما وزن تخته بنیبتست من و دیگران تا کنیز او شتصد
من وزنش نوشته اند و میگویند که با مر نبوی و را خود حضرت امیه آن تخته در را بشکر تقسیم فرمود چون نوم
برید که آن در فولاد بریده دریده میشد مانند گلوله به کس میداد و بعد آن اشکها م خود را با یکدیگر میزدند
کردند سر سوزن تفاوتی بی نکر و **حدیث ابن انا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن**

عبد الرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرني سهل بن سعد ان رسول الله قال يوم خيبر

لا عظيم هذا الراية فذا رجل ايقم الله عليه حيا لله ورسوله وحببه لله ورسوله فلما اقيم لنا

غدا و اعلى رسول الله مكلم يرجون ان يعطى فقال اين على بن ابي طالب فقالوا يا رسول الله يشكك عنيد

قال فارسلوا اليه فاتوا به ففتور رسول الله في عيب و دعى له فثيرة كان لم يكن به وجه فاعطاه الراية

فقال على يا رسول الله اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا فقال بعد رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم

الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله ان يمدك الله بك ورجلا واحد اخبرك من

حُرِّمَ النَّعْرُ ثَلَاثَ جِهَةٍ امام نسائی با سند خود روایت کرده که از ابو حازم که خبر داد مرا سهل ابن سعد

که تحقیق حضرت رسول فرمود بر روز خیر البته من به هم این نشانه لشکر اسلام را فرمودی که فتح

میکند خدا آن قلعه را بردست او که دست میداد و خدا و رسول و را و خدا و رسول هم او را دست

میدارند پس وقتی که صبح شد لشکر زود پیغمبر آمده هر یک از آنها میداد و بود که راتیمین داده شود پس پیغمبر فرمود

که با هست علی بن ابیطالب صحابا گفته که او در چشم داد و لذت اعانه شد و توانست پس پیغمبر کرد با آنها که علی

را بطلبید و نزد من بیا برید پس علی حاضر شد و پیغمبر چشمها اشک با مان مقدس خود انداخت و دعا

کرد و در حال پیش که گویا با و در پی علم اسلام را بعلی و او پس علی بن ابی طالب را سوار شدن عرض کرد که یا
 بنی اند یا اقبال آنها کنیم تا آنکه مثل ما در اسلام شوند پس خیمه فرمود علی بن ابی طالب برو تا آنکه بدامن قلعه
 فرود آئی پس زنان عوفه کن آنها را بخوان آنها را با سلام و خیره آنها را آنچه واجب است بر آنها از حق
 خالق تم بجا قسم اینکه بپایه کند خدا بیره که تو یک آدم را بهتر و زیاده تر است نفع آن بر او از شر آن سرخ موی
 و نیا **تشریح** مقام مقتضی چهارم است **اول** نیز که اول سکون ثانی یعنی پیدی و شرک و همچنین در
 معنی ضطرب بیماری پای شتر که بسبب آن در رفتن میل زد و نزو سکون ساکن میشود و زجر بفتح اول
 و ثانی اشعار است که در محاربه و معارک مبارزین با آن اشعار مفاخرت حسب و نسب امرائی و شرافت خود
 که متضمن باشد لفظ و مذکری نمایند و این اشعار جز از نوزده سوره شعر که در نشش مستغفلن و گلبه
 داشت مستغفلن میباشد و بر جز برای آن نامیدند چه در ارکان بحر خود و بسبب خفیف است از نجهت بعد
 حرکت سکونی واقع است **ثانی** بطل یعنی دیر و دلاوری و جوهری و جوش ابطال باشد و سکون ظاهر جمله
 مسد بطل بطل بطل و بطلانا و بضم اول یعنی ناپیروانا بود باشد **ثالث** نیز بضم اول و بفتح ثالث
 مع الادغام حاذق آزموده کار و واقف عالی بحال میباشد **رابع** لیوث بفتح اول جمع لیث یعنی شیر
 خاص بفتح اول از لب یلب لبها یعنی زبانه و شعله آتش میباشد و ابولب کنیت و همین نام یک
 عم نبوی است میگویند بجهت کمال حسن و زشندی چهره و خسار او باین لفظ کنی گردیده بود و بعضی میگویند چونکه
 او و هشام نهایت شرک و مبالغه در حجت کفر و عناد نبوی میکردند لهذا پیغمبر او را ابولب و هشام ابوبکر
 با وجه کنیت کرد و بآن مشهور گردیدند و اصل نامش عبدالغری و بعدا و بنی محرق میگردد لهذا ابولب
 بنی کنیتش کرد **سادس** در صحاح و غیر آن آورده اند که حیدر و حدره از اسما شیر و زنده است جنگلی
 میباشد حضرت امیر را مادرش وقت ولادت همین حیدر نامش نهادند بود چه نام پدر ماد علی هد بود و مادرش
 وقت تولد علی همین معنی نام گذاشت که او اسد و این حیدر باشد و **انکس** که میگویند پدرش
 ابوطالب صفد نام علی نهادند بود و میگویند که صفد معنی کرار غیر فرار صفوت زنده میباشد **اقول**
 در این تالی است بچند جمله آن صفد فارسی در اصل است ابوطالب عرب بود و عم فلیس من ثبات مگر آنکه
 جمعی کرار را ترجمه صفد کرده و بآن علم گردیده و بنده اسم علی این لفظ را الی حسین نیافتیم **سابع**
 سنده بفتح اول و ثالث رابع یعنی سرعه و تیزی و یکبار اسع است در نهایت گفته و فی حدیث علی

اکیلکم بالسيف کيل السندرة ای قتلکے تئلا واسعا ذریعاً والسندرة مکيال واسم
 ثامن انقدر سبک نقد مینے درگذشتن مین وریل کبیر اول روش نرم و رفتار ملائم سے باشد
قال لیساً ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة فيه
ترجمہ امام نسائی فرمود ایست بیان و ذکر اختلاف الفاظ ناقلان خبر ابی هريرة در حدیث

حدیث ابنا ابوالحسن احمد بن سلیمان الرقاوی قال حدثنا یحییٰ بن عیینة قال

حدثنا یزید بن کيسان عن ابی حازم عن ابی هريرة قال قال رسول الله ﷺ لا رفعت الراية اليوم

الی رجل یحب الله ورسوله وحبیبه الله ورسوله قطاول لها القوم فقال ابن علی ابن بطالب

فقالوا یشکک عینیہ قال فبقر نبی الله ﷺ فی کفیه وسمی بهما عینی علی ودفعت الیه الراية ففتح

الله ید علی یدیه **ترجمہ** امام نسائی باسناد خود از ابو هريرة روایت کرده کہ حضرت رسول

بروز خیر فرمود ہر آئینہ میدہم علم اسلام را ہمہ و نیز و یکے او دست میدار و تہ را و رسول و را و نہ او رسول

او ہمہ و دست میدارند او را پس قوم صحابہ دستهای خود را بسوی رایت و را از میگردند و را این حال

پس غیر فرمود کجا است علی صحابہ عرض کردند کہ او در چشم دارد و علی را طلبید پس پیغمبر در دو کف دستهای

خود لعاب مان مبارک خود انداختہ مالید از باہ و شمای علی و فتنہ بہ از پیش شد و ہ و او علم اسلام را بہ دست او

پس خدا کشود قلعه خیر قومس نام یا برو دست علی **حدیث** ابنا ثاقبہ بن سعید قال خیرنا یعقوب

عن سہیل عن ابیہ عن ابی هريرة ان رسول الله ﷺ قال یوم خیر لا عظیمین هذه الراية حلا یحب الله و

رسوله و یحبہ الله ورسوله ففتح الله علیہ قال عن بن الخطاب ما احببت الامارة الا یومئذ فذبح رسول

الله ﷺ علی ابن ابیطالب فاعطاه ایاها و قال امش ولا تلتفت حتی یقیم الله علیک فسار علی ثم وقف

فصرخ یا رسول الله علی ما اذا اقاتل الناس قال ما اقاتلهم حتی یشہدوا ان لا اله الا الله وان محمداً

رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منبوا منک دما نهم اموالهم الا یحبها و حسابہم علی الله عزوجل

ترجمہ امام نسائی باسناد خود از ابو هريرة روایت کرده کہ تحقیق حضرت رسول بروز خیر فرمود ہر آئینہ میدہم

این علم اسلام را ہمہ و یکے دست میار و خدا و رسول و او خدا و رسول ہمہ او را و دست میدارند و تہ را

خدا این قلعه را بہ دست او پس عمر خطاب گفت کہ من امارت و حکومت را اینقدر تمنا نکردم مگر در روز خیر پس

حضرت رسول طلبید علی را و باو علم اسلام را داد و فرمود کہ برو و التقات کن تا وقتیکہ کشای خدا

بر تویس علی بیرون رفتن شروع کرد پس در آن حال ناگاه استاده شد و با او ازینند با و بیرون می گردانی عرض کرد
ای سونخدا بر چه قتال مردم کنم پیغمبر فرمود قتال آنها تا وقتی کن که شهادت و صدائیت تم و نبیوت من میدهند
پس قتی که آنها چنان کردند تحقیق ممنوع از تو گردید خونهای آنها که بکشتی و حساب آنها بر خدا میباشد

حدیث اباننا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر بن سهیل عن ابنه یحیی عن ابی هریرة

قال قال رسول الله لا عطين الراية فدا رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله عليه
قال عمر فما احبب الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف لها فذمى عليا فبعثته ثم قال اذهب فقاتل حتى

يفتح الله عليه ولا تلتفت قال فمشى ماشا والله ثم وقف ولم يلتفت فقال علي علم ما اذا قاتل الناس

قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد صواد ما هم واموالهم

لا يجتها وحسب على الله عز وجل **ترجمه** امام نسائی باسناد خود از پدر سیل از ابو هریره روایت کرده

که پیغمبر فرموده هر آینه میدهم این علم را فردا بیدید و دست میدار و خدا و رسول او را و خدا و رسول هم او را

دوست میدارند میکشاید خدا قلعه را بروست او غمه خطاب گفت که من بجهت نماز استم حکومت و ریاست را برگز

مگر آنرا تویس مردم گردنهای خود را بلند بر آن میکردند و به یک تن میگرد که کاش مرا این خلعت عطا

شود پس علی را طلبید و این خلعت بجهت الله الخ و او را بخیر فرستاد پس پیغمبر علی فرمود برو قتال با آنها کن تا قتی که

خدا فتح آن بر تو کند و هیچ طرف ملتفت مشو پس علی رفت چند قدمی که خدا خواسته بود پس ناگاه استاده

شد و التفاتی نکرد عرض کرد با او ازینند تا کجا قتال کنم مردم کنم پیغمبر فرمود که قتال آنها کن تا شهادت

بصدائیت و نبیوت بدهند و هر گاه چنان کردند پس تحقیق ممنوع و محسوس گردید خونهای آنها و

اموال آنها از تو مگر بحق و حساب آنها بر خالق عز و جل است **حدیث** اباننا محمد بن عبد الله بن بلال بن

المخزومی قال حدثنا ابو الهاشم المخزومی قال حدثنا رهب قال حدثنا سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة

قال قال رسول الله يوم خيبر لا دعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله عليه

قال عمر فما احبب الامارة قط الا يومئذ فدفعها الى علي قال قاتل ولا تلتفت فصار قريبا قال يا

رسول الله على ما اقاتل قال علي ن يشهد وان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك

عصموا دماهم واموالهم مالا يجتها وحسبهم على الله **ترجمه** امام نسائی باسناد خود از پدر ابو صالح

از ابی هریره روایت کرده که پیغمبر فرمود برو ز خیر هر آینه میدهم این علم اسلام را بروی که دوست

میدار و خدا و رسول را و خدا و رسول هم دوست میدارند او را میکشند اقله را بر دست او عمر خطاب گفت که من اینقدر دوست نداشتم امیری و حکومت او بیچ وقت مگردانم و ز پس او علم را بعلی فرمود قتال کن و بیچ طرف نگردی پس علی روان شد نزدیک چند قدم رفته عرض کرد بی آنکه روی بگرداند امی رسول الله بر چه قتال کنم آنها را پیغمبر فرمود بر شهادت توحید و نبوت من پس قتیکه آنها چنین کردند محفوظ کردید خونناک و مالهای آنها از من مگر بحق و محاسبه آنها برده است **قال النسائی ذکر خیر عمران بن حصین فی ذلك تاریخ** امام نسائی گفت اینجایان میشود مدتی که عمران بن حصین در باره خیر روایت کرده **حدیث** ابنا شاعباس عبدالعظیم العنبری قال حدثنا عمر بن عبد الوهاب

قال حدثنا معمر بن سلیمان عن ابیہ عن منصور بن ربحی عن عمران بن حصین ان النبی قال لا عظیم

الرأیة رجل لا یحب الله ورسوله او قال یحب الله ورسوله فدعی علیاً و هو ارمده ففتح الله علی ید یدیه **تصحیح** امام نسائی از عمران بن حصین روایت کرده که بحقیق پیغمبر فرمود البته میدم این رأیة را بگردیکه دوست میدار و خدا و رسول او را یا فرمود که دوست میدارند او را خدا و رسول او پس طبعی علی را و او چشم و دودشست پس کسود خدا اقله قوس خیر را بر دست علی تشکیح مقام مقتضی چند امر است **اول** اماره بکسر اول نام منصب حکمته تعالی و رکافه اسودینی و دنیائی بشرطی است **بیشین** اماره و خلافت و ولایت

امامت و وصایه همه بیک معنی میباشد و شریقه چهارم می آید ثانی **اما** قول عمر فما احببت لاماراة فطال ابومند از حضرت خلیفه ثانی معلوم شد که همیشه حکومت را دوست میداشت اما قبل از خیر هرگز و بیچ وقت آنرا مثل این روز محبوب تر و تمنایش زیاده تر آن نشد پس تنمائی قدش بر آمد بعد موت پیغمبر تا امیرتو صیبه ابو بکر کرد پس بقول منقول از غزالی که سابق ذکر شد مویدهش این حدیث میباشد **ثالث** شیریزوان فعل مردان و قتیکه از نزد پیغمبر جنگ خیر روانه شد و درین قتلار استاده شد بجه آنکه چپ و راست و بجه آنکه عقب خود روی مگرداند و قطع نظر فرار از جهاد بجه اتفاقات بجه رست و پشت خود کردن هم ممنوعیت لهند روی خود علی نگردانید فریاد کرد تا کجا قتال یا ناکنم آیاتا و قتیکه مثل ماشوند **ص** و شبیت که ملائکه از نیکول علی تمجید میند و میگفتند که بعد پیغمبر با علی آقا احدی را مالک نشاندند ابدان کن فیت چکه شخص سومی مساوی علی ایمان نداشتند و پیغمبر در جنگ خندق وقت مقاتله عبود فرمود که برز لا ایمان کلمه بمقابلته بالکفر کلمه یعنی ایمان کل که علی است بمقابل کفر کل شد که عمر باشد پس این

بیریل قتال کنار از طرف راست علی و میکائیل قتال با آنها از جانب چپ او میکرد **حدیث** حدیثنا

اسحق بن ابراهیم بن راهویه قال حدیثنا النضر بن شعیب قال حدیثنا یونس عن ابی اسحق عن زید بن

سریع قال خرج الینا الحسن بن علی سلام الله علیها وعلیه عمامة سوداء لعلها کان فیها کلام من رجل ما

سبقه الا ولون ولا یدک الا اخرون وان رسول الله قال لا عظمین الراية غدر رجلا یحب الله ورسوله

ویحبه الله ورسوله وبقا لک جبرئیل عن عینة و میکائیل عن یساره ثم قال لا یرد رزیتا حتی یفیتک

الله ثم علی و ما ترک دنیا رزق کاد رها الا سبع مائة درهمها أخذها عیاله من عطائه کان اراد

ان یتباع بها خادما لاهله **ترجمه** امام شافعی باسناد خود از نسبه بن مریم روایت کرده که برآمد بسبب

امام حسن پس حضرت علی علیها السلام در بر سره عمامه سیاه بود و فرمود که بود در میان شمار روز گذشته مردیکه

پیشی و بیعت نکرده در مراتب آدم و مان اوایل و نیاید مثل مراتب آدم و مردمان لاجتماع و اخیار این

امم تا قیام قیوم یعنی در سابقین و مقنین امم تا قیوم مثل مراتب فضائل اتی او تا این وقت آدمی نیامده و

تجلیت پنجم فرمود البته همه این نشانه اسلام را فرود آورده و دست میدارند او را و خدا و

رسول هم دوست میدارند او را و قتال مشرکین میکرد و بیرون از جانب راست و میکائیل از طرف چپ او

میرفتند و کارزار و جنگ جدال بعیت او میکردند پس پیغمبر فرمود برنگردانند او این آیه اسلام را برگز

نما آنکه بخشاید نذاعلمه خیر باری است او و باقی نگذشت او بعد مگ خود از ستاع و نیاید و نیاید و نبی

مگر مقصد در هم گرفت آن در هم رعیال او از عطاء او اراده داشت که خرید نماید آن از هم فتنکاری او

بزی اهل بیت خود کسب صحیح مقام معتضه چند است اول لباس سیاه پوشیدن نهی غده الاعماره متشنه

از ان گردید و چنانچه در این حدیث و نستی که حضرت امام حسن عمامه سیاه پوشیده بود و **ایضا** موزه و عبا

سیاه متشنه کرده اند ثانی قوله ما سبقه الا ولون و لایدر که الا اخرون بضم صرحیت که از خلق او ایل او او

الی اقیمة بمرتب ذاتی و فضل صفاتی امیر المؤمنین احدی نزیه و فضلا عن السماء **اشکال** بلا ولون بلا فزون

که دو صیغه جمع اند الف لام دخل شده افاده استعراق میکند پس در آن قطع نظر از افاضل و صیاکل انبیاء دخل

میشوند علی چگونه اکمل و فضل و سبق از انبیا شده تواند چه هر بنی فضل از غیر بنی نبی باشد و علی جماع غیر بنی نبی

پس علی فضل از غیر انبیا باشد از انبیا **جواب اول** علی بنص صریح قلعه قرآنی و تو از متفق علیه است

از صحاح اخبار نبوی میاید انبیا اکمل و فضل کل خلق الله میباشد و هرگاه بجز طاهره اوله قاهره و بر این قاطعه

موجود از طرق مخالف موافق صحیح و ثابت باشد پس بوجوب این اوله کسبیه این استبعاد باطل شد **جواب**
این اشکال وقتی عاید میشود منسوب خلفه غیر نبوة بدانیم و اصل حقیقه نبوة و اماره بالذات عمدتاً در خلافت است بر این تعلیم

و تنظیم خلق متحد میباشد بقوله نعم انی جاعل فی الارض خلیفه و انا جعلناک خلیفة فی الارض و انی

جعلناک للناس اماما الی قوله لا ینال عهدک الظالمین و بانیان بنی اسرائیل فرمود ائمه یهدون

بامرنا و غیر ذلک ثابت باشد پس استبعاد باطل شد علی ایقدر است که یکی تسبیح و دیگری تاج بوق

باشد لهذا انبیاء و اوصیاء سلف آگاهی با مائمه و گاهی برساله و نبوة و گاهی بجلالت بحسب آیات تزیین

یا لایا و فرموده است که هر محمدی که ختم نبوة است بر آن بعد او بر احدی اطلاق لفظ رسول نبی نمی شود و الا

و امیر و خلیفه و امام و وصی و افعال همه اینها متحد اند پس علی خلیفه خدا و رسول و در خلق مساوی افضل و

اکمل انبیا میباشد و مساوی افضل و اکمل فضل و اکمل بالضرورة از غیر او میباشد لهذا علی افضل از کل انبیا بعد محمد

است و باخراج جز از کل کتب باطل نمیشود پس استثناء لفظ رسول نبی بقیه تنزله نبوة باطل نمیشود پس حاصل

اینست که در علی کل مراتب منازل نبوة بغیر اطلاق اسم رسول و نبی خاص ثابت است لهذا ایراد باطل

باشد و این عقد علی از حدیث تنزله انت منی و انا منک و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا

انه لا نبی و لا نبی بعدک میشود و جبر ثالث تولد و یقاتل جبرئیل هر چند و میکائیل عن بسیار

این نهایت علوم مرتبه علی است و دولت سید روحانین با راست و چپ علی در جنگ کفار فخر امیر فتنه

همه با او بودند لهذا در علم مغازی و سیرت ثبت کرده اند که پیغمبر در تقسیم غنائم گاه دو سهم و گاه یک سهم

زیاده بر سهم خود علی بلی میدادند و یک مرتبه جمعی از صحابه اعتراض کردند که علی چرا زیاده از یک سهم میدهد

پیغمبر فرمود بگو آنکه بیعت او جبرئیل و میکائیل جبار میکنند ایانندیدید که برو و اسپ ابلق و دشمن

مستم چپ است علی بودند عرض کردند آری فرمود که آن همان دو ملک بودند و دو سهم خود آنها بعلی دادند

و جبر رابع ما ترک درهما و اولادینا لکن ترک نقدیه علی باین روایت بمقتصد در سهم و بروایت

دیگر بمقتصد در سهم بود و عیالش خادم خوبته بود و هرگاه خود در زندگی خود نهاده بود تا خادمی برای خدمت

خود عیالش بجز و بغیر آن در خانه علی و همی و بیماری بر نیامد و نبود با وجودیکه سلطان دین و دنیا

بود و دنیا را سه بار طلاق داده بود و یاد دنیا غرض غیره و انی قد طلقناک ثلاثا لا رجعة لک فیک

ابد آهه ای که میرد ریح کرده اند و زهد و تقوی و انزوا و او از دنیا مسطور و روحا تراست

قال النساذ كقول النبي لعلي الله عز وجل لا يخزيه ابدًا ترجمه

اما نسائی باسناد فرمود که اینجایان میشود حدیث پنجمین برای علی که اوتم علی را خواستند که ابد الا باو یعنی
 و نیاوند و درستی حدیث انبیا محمد بن المشز قال حدیثی یحیی بن سلیم قال حدیثاً عن ابن عباس قال
 حدیثنا الوضاع وهو ابو عوانه قال حدیثاً یحیی بن عوف قال انی بحالک ابن العباس فأتاه
 تسعة رهط فقالوا امان تقوم معنا واما ان تخلون بهؤلاء وهو یومئذ صحیح قبل ان یجسی
 قال انما اقوم معکم فتجد ثواباً فلا ادری ما قالوا فجاء وهو یفرض ثوبه ویقول ان وثق یقعون
 فی رجل له عز ووقوع قال رسول الله لا یبئ رجلان بحب الله ورسوله وحبته الله ورسوله لا یخزیه
 الله ابدًا فاشرف من استشرف فقال ابن علی قیل هو فی الرمی یطحن قال وما کان احدکم یحمن من
 قبله فدعاة وهو ارمدم ما کان ان یبصر ففتت فی عینیه ثم هز الراية فلما فدعها الیه فجاء بصفیة
 بنت حمی وبعث ابابکر بسورة التوبة وبعث علیاً خلفه فاخذها منه وقال لا یدهب بها الارجل من
 اهل بیتی هو منی وانا منه وادعی رسول الله الحسن والحسین وعلیاً وفاطمة فمد علیهم ثوباً فقال
 اللهم هو لا اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهیراً وکان من اسلم من الناس
 بعد خدیجة وولیس ثوب النبی م و م یحسبون ان نبی الله فجاء ابو بکر فقال یا بنی الله فقال
 علی ان النبی م قد ذهب عنی یرمیون فاتبعه فدخل معه الغار فكان المشرکون یرمون علیاً حتى صبح
 وخرج بالناس تبوک فقال علی اخرج معک فقال م لا بکی فقال م اما ترضون ان تكون منی بمنزلة
 هارون من موسی الا انک لست بنبی قال انت خلیفتی یعنی فی کل مؤمن من بعدی و قال سعد
 ابواب المسجد غیر باب علی قال وکان یدخل المسجد وهو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره و قال
 من کنت ولیه فعلی ولیه و قال ابن عباس و اخبرنا الله عز وجل فی القران انه قد سئل عن اصحاب
 الشجرة فهل حدیثنا بعد ان یخط علیهم قال و قال رسول الله م لعمر حین قال یدن فلا ضرب عنقه
 یعنی حاطباً فقال وما یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر قال عملوا ما شئتم فقد خفرت لکم
 ترجمه امام نسائی باسناد خود از یحیی بن عوف روایت کرده که من نزد ابن عباس بودم پس نزد او
 نه آدمی آمدند و آنها گفتند که یا تو تنها نزد ما بیای یا خلوت کن ازین مردم حاضرین تا با تو رازی

در ایام و ابن عباس در آن زمان صحیح لعینین پیش از نمانی شدن او بود ابن عباس گفت که من باشم خودم
 آمد پس راوی گفت که آنما هم کلام شدند و ندانستم که چه گفتند اما ابن عباس وقت مراجعت
 از نزو آنها میفرمود که من ندانستم که آنها چه گفته و آن از تم اختراعات و در باره علی بود پس
 ابن عباس آمد در حالیکه جامه و لباس خود را تنگان میداد و میفتد و میفرمود آفت وقت این کلمه است
 که وقت تنگ لی و زجر و نارسانی عرب میگویند و میفرمود آنها در مدینه افتاده اند که او عزیز و
 رفیع عند الله و عند الرسول میباشد و افتادند در بدگونی مردیکه حضرت سول در باره او فرمود
 میان لشکر گاه خود که البته میفرسیدم مردی را که دوست میداد خدا و رسول او را خدا و رسول هم
 او را دوست میدادند خوار و رسوا و ذلیل نمیکند او را خدا بد این معنی در دنیا و نه در آخرت در هیچ
 وقت و گردن بلند کرد بر این مرتبه آنکس که این شرف میخواست پس پیغمبر فرمود کجا است
 علی در جوابش گفته شد که علی در آسیا خانه آمد میسازد پیغمبر فرمود که آیا بنود احدی در شما که سیاهی
 آرد سازد از جانب شما پس علی را خواست او در چشم داشت و چشمهایش بسته بود و هیچ نمیدید
 پس آب دهان مبارک خود در دو چشم علی کرد و چشمش پس پیغمبر علم را تنگان او و بنیانید سه مرتبه پس داد
 آن را تیه اسلام را بدست علی پس علی فتح خیبر کرده زن باو شاه خیبر نامش صفیه دست حرمی بن
 خطیب را گرفته بنی فرستاد و پیغمبر اول ابو بکر را با چند آیه از سوره توبه بکفرستاد و پس عقب و
 علی را فرستاد او از ابو بکر آیات را گرفت و پیغمبر در آن وقت فرمود که نیرد و بان آیات کرم دی
 از اهل بیت من او علی از من است و من از علی لهذا باید خود بروم و یا علی برود لهذا علی را فرستادم
 و از مرد بیگانه ابو بکر و پس گفتم چه باین چنین امور لائق احدی نیست مگر خودم یا ولی عهد خودم و او
 علی است و پیغمبر حسین علی و فاطمه را پوستانید بر آنها جامه خود را پس فرمود پیغمبر بار خدا یا حسین
 چارتن اهل من و خواص من سیربان من اند پس زائل از پنج و بن گردان ازین چارتن ماهه هر پیدی
 و گناه و شک او پاک گردان آنها را پاک گردانیدن حقیقی از خباثت و نجاسات و کثافات سوری
 و معنوی ظاهری و باطنی و علی اول اسلام آورده از کل مردان سابقان با سلام بعد خدیجه کبری یا بقطع
 اعناق بعد پس معنیش چنین میشود که علی سبق کل مسلمانانست بعد او خدیجه اسلام آورده و علی در شب
 هجرت پوشیده جامه بنی را و خوابید بجای او و کفار گمان میکردند که او پیغمبر خوابیده است پس ابو بکر آمد

آواز داد ای پیغمبر پس علی در جواب بو بگر فرمود که پیغمبر بطرف چاه میمون رفت بناش بر رو پس
 ابو بکر با پیغمبر داخل غار شد و مشرکین علی را سنگ زدند بجای نبی تا صبح و پیغمبر بر سر او آمد
 بجنگ تبوک پس علی عرض کرد که من هم با تو بیایم پیغمبر فرمود نه پس علی بگریخت و پیغمبر فرمود آیا
 راضی هستی که هستی تو نزد من بمرتب ما رون که نزد موسی داشت مگر اینکه تو بعد از پیغمبر هستی پس از این
 پیغمبر بعلی فرمود تو خلیفه منی یعنی تو خلیفه منی در هر مؤمن مؤمنه بعد از من و ایستادیدند در روز یثرب
 کل صحابه و قرابه از مسجد رسول سوازی دروازه خانه علی و بنیر دروازه علی دروازه کی بسوس مسجد
 و کشاده ماند و ابن عباس گفت که علی داخل مسجد میشد سجالتیکه از جنب بود همان دروازه راه قنار
 او میان مسجد بود و بغیر آن او را راهی دیگر نبود و پیغمبر در غدر خیمه خلیف فرمود هر کس را که من ولی امر
 جان اوستم پس این علی ولی متصرف جان ایمان او می باشد و ابن عباس گفت که ما را خدا از دست آن
 خیر داده که تحقق خدا راضی شد از اصحاب که بیعت رضوان زیر درخت کرده بودند پس بیعت رضوان آیا
 حدیث کسی که یعنی نکرده خدا تا راضی و غضبناک بر آن اصحاب شده عمر خطاب ذن خوشت در آن
 زون حاطب منافق پس پیغمبر خطاب باین خطاب کرد تو نبی انی شاء که خالق است صحاب بیعت
 رضوان در بر آگاه شده باشد پس فرموده باش که بید آیفه شما بخوابید پس تحقیق از پیغمبر
 شمارا تشیخ مقام مقتضی چنانست اول این پسندگان از خوارج و از ضعفانی بود
 که در قلوب آنها بل شام مگر کوز ساخته بودند عائب و مثالب فقریه بر علی حال شبیه ساخته بودند
 بر آنها و ابن عباس آنها را افهام و تفهیم بذر این فضائل کرد لکن آنها از بد اعتقادی برنگردیدند
 ثانی آن وقت بغیر اول سکون ثانی هم است که وقت تکلی خود و بغرض زجر و غشی یک دیگر
 میگویند و بعضی جملات و لیسکونین چنانچه بمقابل این در مقام خوشی خود طوبی و بشی لی و لک
 و پنج پنج اول او غام آخر میگویند آن نیز بمعنی خوشحال بشاره و کوار باد تو میگویند ثالث
 حزی بکسر اول معنی ذله و خواری و رسوائی باشد و بوعده ایوم لا یخزی الله النبی آه و بوعده این حدیث
 پیغمبر ان و ایتمه بدی اصلاً و ابداً و دنیا و آخره ذلیل و خوار و رسوا سن الله نحو این شد مرابع
 علی برای لشکر اسلام در آسیا خانه غلات را آورد می ساخت پیغمبر بصحابه فرمود بعتاب ایما احدی از
 شما نبود که او آرد سازد تا بجای او علی نماندی و ابن عباس در اینجا جمله مشابه فضائل علی

فضائل چند شده یکی آنکه علی محبوب خدا و رسول است و خدا و رسول هم محبوب علی اند دوم علی
 ابد اذلیل و رسوا من الله نخواهد شد سوم علی بعد فتح خیبر صنفیه و خمری بن اخطب بر او پیغمبر آورد
 چهارم ابو بکر را اول بر او ابلاغ شد امر مع چند آیات سوره برات بکه فرستاد و در سال او با مر
 الهی علی را فرستاد و از ابو بکر گرفته ابو بکر برگردید عرض کرد که آیا در من چیزی نازل شد پیغمبر فرمود
 نه مگر جبرئیل من الله آورد که لا یبلغن رسالتک فی الاخری لایؤدعک رسالتک الا انت او رجل منك
 او من اهله فادسنت علیا یعنی ای محمد ابلاغ رسالت الهی و او اد حکم نبوة نمیکند مگر خودت پس
 از تو و خواص اهل بیت تو لکن اعلی را فرستادم **تنبیه** در اینجا ثابت شد که برای ادا رسالت
 الهی و نبوی قابلیت احدی ندارد مگر خاص خود پیغمبر یا علی خاص و حضور آنحضرت و غیاب او
 پس غیر علی چگونه قابل عامل خلافت و رسالت الهی و نبی بعد او شده تواند **طائفة** از ارباب تحقیق و
 عرفان در اینجا میگویند که برای اظهار و اثبات همین حالت اول ابو بکر را فرستاد و در زمین او برگردانید
 و در آثار مخالف مؤلف بدانند که بعد نبی از صحابه و قرابه غیر علی احدی از امت قابل تحمل خلافت و ریاست
 و عهد الهی بعد نبوی نبود و نمیشد **پنجم** متصل این مرتبه و لیش پیغمبر ذکر کرد و هو منی انا منہ مراد
 ازین بالضرورة اظهار کمال استقامت و تسویه علی با نبی در همه مراتب ذاتی و صفاتی میباشد مگر آنچه
 بدلیل دیگر خارج شده و آن اینکه هست بنی یعنی سوای ام بنی و رسول برای تو همه مراتب نبوت
 ثابت است و هرگاه علی مساوی نبی ثابت شد پس نائب خاص نبی و ولی عهد او در کافه امور عامه صحابه
 و امت فقط علی بلا فصل میباشد تبصیر هرگاه در عهد نبی ادا رسالت کرد پس بعد نبی در اداء احکام
 نبوة بلا فصل اولی خاص علی باشد **ششم** اجتماع آل اربعه کسار و بسج عامه خاصه خود آنها را
 و ضم آنها با خود و قول بولا اهل بیتی و خاصتی و چپیدن همه مخصوص خود بر آنها دلیل قطعی است
 که همان آل عبا خاص اهل بیت مطهراند و احدی از اقارب و از اولاد داخل و شامل در این مرتبه
 اهل بیت و طهاره ابدی وجود این نصوص متفق علیه است نمیشد چه آیات قرآن بالاتفاق منوط به باب
 نزول اند و نصوص نزول خاص در آل اربعه کسار و بسج شامل از اولاد و اقارب و اصحاب بالاتفاق
 می باشد بلی اشمال از واج باینها یو هم اینکه آیه تطهیر در بین قصه از واج است این
 تخمین و قیاس بلا وجه و نصی بر شمولیت آنها باطل میباشد **ذک** باجماع است ترتیب

بعلی سبیح الخ گفتند که نجات ابوبکر فقال یا بنی اند این دلیل قطعی است که صدیق از حال حرکت و
 مقام نبی تنجیه بود تا علی او را ولایت کرد و اگر واقعتاً سر از نبوی میبود البتة تنجیه از حرکت و اراد نبوی
 نمیبود و از علی نیز سید که نجابت **دهم** در وقت حرکت نبوی بجنبک تبوک علی را فرمود که
 منازلیله مارون نزودوسی دشت همه آن منازل تو زود من می سوای اینکه تو نبی نیستی و در زمان
 سلف ختم نبوت نبود با تشاء آسمانی و رسول مشارکه علی نبی در نبوت مع کل مراتب و دیگر اثبات کرد
یازدهم قوله ثم قال انت خلیفته یعنی فی کل مومن من بعدک صورت تراخی است پس از عطار
 کل منازل و مراتب مارونی بعلی نص علی کرد بر اماره علی یعنی تو ای علی خلیفه منی در امت من و در
 هر مومن بعد من و لفظ من در اینجا بیانیه است پس بنا بر آن بعد مرگ من باشد یا من
 ابتدایه است یعنی خلیفه من در صحابه و امت من از ابتدای مرگ من یا شیعی علی تقدیرین خلافت
 بلا فصل اینجا برای علی اثبات شد **و نض** بر آن کرد و بچشم پوشی ازین نض ماده برای جوابدهی خالق
 و رسول او باش **تبصره** سابق ذکر شد که وصایت و اماره و امامت و ولایت و خلافت
 همه از اسماء منصب عامه ریاست تعلیمی تنظیمیه تکمیلی الهیه و خلق متی المال میباشند و تکلمین بانواع
 تعریف کردند از **فخر رازی** بعضی نقل کرده الخلافة و لایة عامه شخص عینه علی جملة
 القول نیابة عن النبي یعنی خلافت و ولایت و ریاست عامه برای شخص انسان عینی بحجة نض قولی نیابت نبی میباشند
و جمعی گفته اند یا مستر و نیابة عامه من الله تعالی للبشر عینی فی كافة الامور علی عامه
 الناس فان كانت بالاصالة بلا واسطة فی النبوة و الرسالة و انکانت بانیابة و الوساطة فهو الامامة
 و الامانة فالریاست العامة المطلقة بالاصالة و البلیایة خاصة هی لله تعالی یعنی خلافت و حقیقت ریاست
 بانیابة عامه الهیه باشد من الله عطا میشود بشر عینی در همه امور دینی و دنیاوی کل مردم و اگر آن نیابت
 بالاصالة بلا توسط بشری باشد پس آن نیابت و خلافت موسوم بنبوة و رسالة است **و اگر نیابت**
 و وساطة بشری متقدم میباشد پس آن ریاست موسوم بامامت و اماره و ولایت و وصایت است و
 ریاست عامه مطلقه ذاتیه در اصالة و بدایة او مختص جناب باری تعالی باشد **تنبیه** این تقریر جامع ترین
 همه تعریفات است لهذا بر همین در این مختصر گفتار کرده شد و در آئینده بجائی دیگر عین عبارات متکلمین دیگر ذکر
 خواهیم کرد **بدانکه** هر گاه اول منزله مارونی عموماً بعلی و او بعد از آن تصریح آن منصب علی

بلا فصل کرد بلفظ و انت خلدفتی فی کرموس من بعد **فیس** علی خلیفه الله. غایبه الرسول بگم
 صحابه و امت بلا فصل تا انیر تا ثبوت بوجوب این بیان با بنی امیه میباش **دوازدهم**
 قول بوب ابواب المسجد غیر باب علی این شایسته مرتبه علی است. خدا و دلیل بر عصمت طهارت اوست که
 بحال جناب رفقا در عین مسجد نبوی بید و بید و بید و بید از جناب است. سو ری و نجارت معصوم میباش
 لقول تعالی نید هب عنکم الرجس اهد البیت و قال لید تطهرکم تطهیرا تمییزه. این سخن
 است که علی معصوم و عصر از انس خویش بن عثمان خانه زانو استی و در سجانه توحید الهی زبانی است
 لهذا این بنده خانه زاد خاص خود را ایام کرده و راشف نامن خود کعبه است. و بده العظمین تسلیم
 بهترین مساجد بهر حاله و اما آنکه این خانه زاد خاص از خانه مالک خود بر نیامد که بر از مرآت و آینه
 و عبادت و طاعت و آیاتین مرتبه با حدی از بدایه الی الشایه از انبیا، بغیر علی **پس** در باب
 اشاره این اشاره است بآنکه خانه علی خانه توحید خدا از بدایه الی الابد وقت بعثت با سر خان
 توحید و حقیقت اوست و در واژه او مفتوح الی النهایه بزی و حصول خود و ایصال فی الی الله و بر
 میباش **فیس** بر که سجانه علی در آن سجانه خدا در آمد و بر که دست علی گرفت دست خدا گرفت و وقت
 بلا و فدعه و لایب رسیدند بر سر **سیزدهم** قول من کنتم ولیه فعلی ولیه این نفس و
 بعد نفس دیگر بقام و دیگر بغرض تاکید آید بر تاکید بر ولایه و خلافت علی بالفاظ مختلفه متشابهت و رس
 حجه الوداع آخر عمر آنحضرت باشد تا تمام حجه و قطع معاذر و شبهات آنما بنام **چهاردهم** علی
 راس رؤس بیته رضوان میباش این عباس است همانا که در بر انصایت و سخاوت و سخاوت تمثیل
 قتل عاظم منافق که بر گاه آن منافق مع صد و نفاق و جوب قتل و قتل نشود پس علی که امام
 پر رایت بدایه یا زده کاند و نفس و جان سول و مساوی نبی و زوج متوال باشد یا نه با کونی
 تقیص او مع وجود این فضائل و فوائل تا بنده متفق علیه است جایز باشد **سوال** یا صحابه
 رضوان عمو یا مغفور و معفواند یا خصوصاً و تخصیص درین باشد **جواب** است در این دو قول
 دارند **احدهما** نه ب عامه عوام است که عمو یا مغفور و معفواند بعوم قول تعالی لقد
 رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فیس اشی بکفر و روده و نفاق بدون توبه
 بالاجماع مغفور نیست لقول تعالی ان الله لیغفران لیشرک به **ثانیها** نه ب طایفه جمیع معتقدین میباش

الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان رب السموات السبع والارضین السبع ورب
 العرش العظیم الحمد لله رب العالمین **ترجمه** نسائی باسناد خود از حضرت امیر مروان روایت
 کرده که حضرت رسول فرمود آنگاه باش ای علی ترا کلماتی بگویم و تعلیم تو بنمایم و تسبیح تو بخوانی
 آنها را آمرزیده خواهی شد با وجودیکه تو مغفور قبل از آن میباشی و آن کلمات فرج مزبوره میباشند
 یعنی نیست لایق مستحق عبادت و الهیت هیچ چیزی سوا می خدای بحق یکتا که واجب بذات جامع
 جمیع صفات و کمال و جمال و جلال بر دربار بخشش و کرم کننده بیباد است نیست مستحق بندگی
 احدی سوا می خدای یکتا که بلند و بزرگ میباش منزله و پاکیزه است خداییکه پروردگار آسمانهاست
 بهفتگانه و زمینهای بهفتگانه و پروردگار تحت بزرگ خود است همه شتای مختص پروردگار عالیاست
فشن محققه مقام بدانکه سبب تشبیه این کلمات فرج با التحریک
 و آن در لغت بمعنی کشائش است چه خوردن آن در نفوس هر نماز واجب مذنب موجب اجابت
 نماز است و موجب اجابت دعا است و موجب آسانی جان کنی مرده است و موجب غفران
 ذنوب کل و رفاقت و کشائش و صاحب روست چه در حدیث اهل البیت علیهم السلام این
 تفصیل وارد است و باید که وقت خواب هم این کلمات فرج را بخواند و تسبیح حضرت زهرا
 بعد هر نماز و قبل خواب بر پلوی رست بر سر دراز کشیده سی و چهار مرتبه بگوید که **وسی و س**
 مرتبه الحمد لله **وسی و س** مرتبه سبحان الله بخواند چنانچه در **بخاری** در روایت در باب
 الخمس بر آن نواب سوال و در باب مناقب علی نیز مرویت بتقدم و تاخیر از کار این تا و زمان
 آبی و نور ساطع پیش روی او چون نمود بلند تابش باشد و تا صبح طاکه برائے او هفتاد مرتبه
 چنانچه در مرودیه اهل البیت است که ثواب تسبیح فاطمه اکثر از هزار رکعت نماز میباش **تنبیه**
 اهل البیت چونکه خانه کرم و فضل است این فیض باست الی القیمة جاریست پس کلمات فرج
 خاص و ما حضرت امیر و تسبیحات ثلثه مزبوره تسبیح حضرت زهرا و علی معا خاص من الله بر اهلین
 شخصاً مدتهاقیمة باقی و امت مامور بان و منتفع میباشند اشکال اهل عصمت و طهاره لا محاله علی
 الدوام مغفور و محفوظ و مطهر میباشند چنانچه تصریح این در خود بخیریت هم غفرانک مع انه مغفولک
 آمده پس معصوم و مغفور را چه غفران شود تحصیل حاصل باشد جواب فی الواقع علی راس نوس

اہل عصمت و طہارت و مغفورہ میباشد در این احدی ز شکی نباشد پس ما او از غفران مغفور
مغصوم و مطہر و چیز میباشد **احد ہما** چونکہ غفران در اصل حقیقتہ معنی پوشیدن
باشد پس پوشیدن آن بابرکتہ فائزہ خاصہ و عنایات عامہ و برکات رفیعہ از یاد غیبیہ باشد
ثانی ہما چونکہ مغصومین و مطہرین اہل قربت الشرفند بابرکات رفیعہ عالیہ الہیہ میباشد پس
ارتکاب آن بایرمانات از لوازم بشریہ چون اکل و شرب و خواب و جماع و امثال اینہا بالمشیت
ان حالہ بالاترل و بمقابل ان کائناتہا میباشد و باشتغالین امور ان مرتبہ عالیہ نماید و مثال
باہنہا نمیشد پس ما او از غفران مغفورین غفران چنین بیانات مع اعطای ان عطیات بانما خود

بود **و حدیث** مشہور در چین باحدہ ذات الابرہ سیات المقربین است کہ شبکہ
پاکان کناہی مقربان میباشد و از پنج پیغمبر فرمود کہ من فرستہ ہما و بارستہ ہما
قال لسانی ذکر اختلاف علی بن ابی اسحاق فی هذا

الحدیث ترجمہ امام لسانی فرمود اینجانبیان اختلاف بن ابی اسحاق درین
حدیث میباشد **حدیث** اباننا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن

مخالد قال حدثنا علی وهو ابن صالح بن حنی عن ابی اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة

عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا علي لا أعبدك

كلمات ان انت قلتهن غفرلك مع انك معقولك تقول لا اله الا الله العلي العظيم

سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين **ترجمہ**

سنائی باسناد خود از علی ابن صالح از ابوا اسحاق از سلمہ از حضرت امیر روایت کرد کہ تحقیق پیغمبر

فرمود ای علی آگاہ باش ترا تعلیم میدہم کلماتی چند اگر تو خواندی آنرا را امر زیدہ میشوی مع ذلک

پیش از خواندن آن امر زیدہ شدہ باشی **و ترجمہ** آنہا بالا گذشت **حدیث** اخیری

صفوان بن عمر الحمصی قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن عمرو

بن مرة عن عبد الرحمن بن ابی لیلة عن علی علیه السلام قال كلمات الفرج لا اله الا الله العلي العظيم

لا اله الا الله العظيم الكريم سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم

الحمد لله رب العالمين **ترجمہ** سنائی روایت دیگر باسناد خود از ابی لیلة از حضرت

علي كرهه حضرت امير فرموده و كلمات فرب لا اله الا الله العلي العظيم الخ من باشد
قال النسائي ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم
الله وجهه ترجمه امام نسائي من بود اينجا بيان و ذكر كلمات فرج
 باشد خاص بزي عتي بن ابى طالب كرامى و به نيات اوقات مقدسه على را شرح بدانكه فرج
 نيتين كشائش و كشاولى باشد **وازيح** نسيح نيت را كه بسكون را نامله است
 شكاف قبل موت را ناميه نديه درون شكايف كشائى بر است و نيت نامل است و فرجه
 بضم اول و سكون ثانيا شكايف و بفتح باء تكلى كه ازان بدشواى بيرون آيد و شرح
 كبر اول و سكون ثانيا راز پنهان ميباشد و اهل معانى تسميه قبل زيرا يك يك و عجب ناميه اند
 و ممكن است كه بجهت اين وجه ناميده شده باشد و اما تسميه اين كلمات التبيه را بر است آن
 بكلمات فرج ناميه نديه موفقت و داعى بان و محققه و عاسى از تكلى و تفتى و دشوارى و عسرى
 بسوى كشائش و باسالى دين و دنيا ميرسد و ثوابين در خود و حديث آتى مى آيد **حديث**

ابن انا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علي وهو ابن صالح بن حمي عن ابي

اسحق الهذلي عن عمرو بن عبد الله بن صالح عن سلمة بن علي ان النبي قال يا علي لا اعمك كلما اذا قلتم

غفرت ذنوبك وان كانت مثل زبد البحر قال سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم

المحمد لله رب العالمين **ترجمه** نسائي باسناد خود در روايه ديگر كرد و از سلمه از حضرت اميه كه تحقيق

حضرت رسول بن فرموده آگاه باشيد تعليم ميكنم ترا كلماتي را وقتيكه سخناني تو آنها را امر زيره

ميشود نديم گناهان تو از كره و كرهه مثال كف دريا باشد پس اين كلمات نسيح سبحان رب

السموات ورب العرش العظيم **حديث** ابن انا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا اسرائيل قال

حدثنا ابي اسحق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا علي

با سناد خود و از ابي ليلى از حضرت امير از حضرت رسول صلعم روايه مثل روايه خالد بلا تفاوته كرد

حديث ابن انا علي بن عبد الله المنذر قال حدثنا خلف بن هشام قال حدثنا اسرائيل قال

حدثنا ابو اسحق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي قال قال رسول الله لا اعمك كلما اذا قلتم غفر لك

تعالى مغفورا لك لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش

العظیم الحمد لله رب العالمین **ترجمه** امام نسائی با سناد و دیگر خود روایت کرده از عبد الرحمن
پسر ابی لیلی از حضرت امیر که حضرت رسول فرمود آگاه باش اسی علی تعلیم میکنم ترا کلماتی را
و قتی که گفتی آنها را آمرزیده میشوی با وجود آنکه تو مغفور میباشی قبل از آن **لا اله الا الله**

العلی العظیم الخ است **حدیث** ابنا لنا الحسین بن حرث قال ابنا لنا الفضل بن مویس

الحسین بن واقد عن ابی اسحاق عن الحارث عن علی قال قال النبی الا اعلمت دعاء اذا دعوت

به غفر لك و كان مغفورا لك قلت بلی قال لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم

سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین قال عبد الرحمن و ابوا اسحق لم یسمع من

الحارث الا ربعة احادیث لیس هذا منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسین بن واقد و لا اسرائیل و

علی بن صالح و الحارث الا عمو لیس بذلك فی الحدیث و عاصم بن حمزة اصح منه **ترجمه**

امام نسائی با سناد و دیگر خود روایت کرده از حارث از حضرت امیر که حضرت رسول فرمود آیا تعلیم ندیم

ترا دعای را و قتی که خواندی آنها را آمرزیده میشوی و حال آنکه تو مغفور میباشی قبل از خواندن

آن و حضرت امیر عرض کرد که بلی پیغمبر فرمود لا اله الا الله الحلیم الخ امام نسائی گفت که ابوا اسحاق

شنید از حارث مگر چهار حدیث را و این از آن چهار حدیث نیست و نسائی میگوید که ما بر

آوردیم این حدیث را برای مخالف حسین بن واقد و مخالفة اسرائیل و مخالفة علی ابن صالح و

حارث اعمو معتقد در حدیث نیست و لکن عاصم بن حمزة معتبر و مروی و صحیح تراز و مستقیم

مقام مقتضی چند امر است **اول** امام نسائی با سناد مختلفه این حدیث شریف فرج را روایت کرده

و عرضش اظهار آنست که این حدیث از احادیث مستفیضه گذشته سعد و در احادیث متواتره

یعنی می باشد چه با جماع جامعه را و بیان این احادیث علم قطعی حاصل شد از صحت و تواتر این حدیث

شریف ثانی در بعضی زیاده در بعضی کمی از کلمات وارد شده است پس حاصل آنکه این الفاظ متفرقه و کلمات

فرج می باشند هر چند متفرق و ارو شدند و تفاوت از سهو و فحاشی **و بطریق اهل البیت علیهم**

السلام آنچه با سناد واضح وارد شده همین است سبحان من دانت له السموات

والارض بالعبودیه و اقرت له بالوحدانیه لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم

سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما یفهم و ما یفهم و رب

العرش العظیم والحدیث النبوی و غیره در بعضی روایات زیاد است ما فوفی
وما نعتهم و این است قدرش العظیم الخ بعد از ما فوفی و بعضی روایات در عرش العظیم
و باین الفاظ جامع تر است پس بسنا و در روایات این بیت بود اولی و اعلی و افضل و اقرب
مجاویز است تا آنرا در جمیع اشیاء اشکالی ازین متواتر و جمیع مبدء زیاده ای و کثرت
الفاظ حدیث کلمات الفرج و ابیات حیوانی و اولی بیان شد که کثرت و زیاده ای الفاظ نقص
میکنند در حدیث و تواتر بنا و زیادت که در حدیث نبوی حدیث شریف است خصوصاً و موهوم بعضی جا
بعضی کلماتش را و در جمیع اینها است در حدیث و موهوم بیات و بیات است که بعضی آیه بعضی
همیشه زیاد و زیاد است و چیزی دیگری از بیات است که بیات است و بیات آیه
تسبیح و تلوذ ثالث و این است تسبیح و تلوذ بیات است آسمان زمین
هم مذکور است چون در حدیث منهن ای مثل سموات بفتحة و آروث ه انکار ان لغرض میباش
و مثالی اجماع است و در بیات و آیه و بیات فلسفه است که از غایب غایب است
شبی در دو یا سه و در بعضی نوعی است که در بیات با دلیل عقلیه ضبط کرده ایم سرابع و عرش
علیه و معنی بیات و آروث ه اولها عرش محیط کل عالم است عظم عقلی ان غیر الله و دیگری
باید که در حدیث در اینها است علم الهی هم بکافه عالم ممکنات و موجودات محیط است این
و در حدیث باب التاویل غیر معیوب میباش علی ترک ظاهر قرآن بدون موانع تنبیه مع الورد و
الکتب الالهیه و الاخبار الکلیه السعیه مشکل است و تحویل تاویل از معنی ثانی الی الراجحین فی العلم
میباش در خاص مس هر چند و عالم کلمات تسبیح و آروث مختص بر است علی است لیکن در علم
اصول فقه و تفسیر قانون مقرر گردیده که در حدیث خاص مانع از عمومیت نمیباش
تا در حدیث و منع عقلی و نقلی از ان خصوصاً و باره ادعیات پداین باب مقتضی باذن عام
میباش لکن ادعیات ما ثوره را اعلام و اسم میخوانند تا الله علم و

قال لیسائی ذکر قول لیسائی قدما محزان الله قلبه علی
بلا یمان تشریح بدانکه امام لیسائی فرمود اینچنان بیان قول غیر هم است که تحقیق خدا امتحان
کرده و از موهوم علی ما بایمان پس در امتحان ثابت کمال الایمان مقرر گردیده حدیث

انبأنا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک الخرومی قال حدثنا الاسود بن عامر قال نبأنا شريك
 عن منصور بن يعقوب عن علي بن ابي بصير قال جاء النبي صلى الله عليه وسلم اناس من قريش فقالوا
 يا محمد انا جيرانك وحلفائك وان اناسا من عبيدنا قد نكحنا نساءهم رغبة في الدين ولا رغبة في
 الفقه ائمانا من ضياعنا واملنا فارددهم الينا فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا
 انهم جيرانك وحلفائك فتغير وجه النبي ثم قال عمر ما تقول فقال صدقوا انهم جيرانك و
 حلفائك فتغير وجه النبي ثم قال يا معشر قريش والله لیسبعن الله عليكم رجلا منكم
 قد اطمعن الله قلبه بالايمان فليضربنكم على الدين او يضرب بعضكم قال ابو بكر انا هو يا
 رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا ولكن هو الذي يخصف النعل كما اعطى نعله
 عليهما يخصفها **ترجمه** امام نسائی باسناد خود از منصور بن یحیی از حضرت امیر روایت کرده که
 حضرت سول با آمدن جمعی از مردم قریش عرض کردند ای محمد ما همسایه و هم حلفت تو ایم و جماعتی از
 بندگان ما نزد تو آمدند آنها را رغبتی و روین و رغبتی در فهم و دانش نیست پس آنها فرار شدند و گرفتند
 از خدمت زمین و اموال ما پس آنها را با روکن پس پیغمبر با ابو بکر گفت ای ابو بکر تو در این امر چه میگوئی
 ابو بکر گفت رست گفتند که همسایه و هم قسم تواند پس باین قول ابو بکر روی پیغمبر متغیر شد پس پیغمبر
 عمر فرمود ای عمر تو در این امر چه میگوئی پس عمر مثل ابو بکر گفت که رست گفتند که همسایه و هم حلفت
 تواند پس باین قول عمر هم روی پیغمبر متغیر شد پس پیغمبر متوجه بائین مردم شد و فرمود ای گروه
 قریش قسم بخدا میفرستد خدا بر شما مردی را از شما قریش که تحقیق امتحان کرده باشد خدا دل در ابایمان البته
 البته میزند شمارا بر دین با گردن میزند بعضی را یعنی جمعی را از شما پس ابو بکر در آنوقت عرض کرد که
 یا رسول الله آن مصحح بالايمان قاتل کفار و منافقین منم پیغمبر فرمود نه پس عمر گفت که آن
 شخص مصحح بالايمان قاتل مشرکین و منافقین منم یا رسول الله پیغمبر فرمودستی تو ای عمر و لکن آن مرد
 مصحح بالايمان قاتل کسی است که سید و زود نعلین او آنحضرت نعلین خود را بجلی داده بود آنرا میدوخت و
 پنبه در رو میکرد **ترجمه** **مقام مقتضی** چه امر است **اول** همچنین حدیث این صورتی **مصدق**
 از منصور بن یحیی بن حراش از حضرت امیر آورده قال علی بن ابی طالب لما کان یومئذ یخرج من بیته خرج
 الینا ناس من المشرکین فیهم سهیل بن عمرو و اناس من رؤساء المشرکین فقال یا رسول الله خرج الیک